

به نام خدا

خاما

نویسنده: یوسف علیخانی

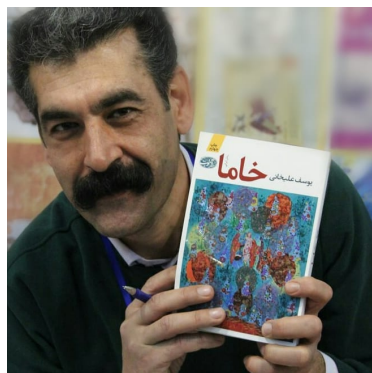
نشر آموت، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۶

«باید زندگی کنیم تا خامایمان را باور کنیم.»

فهرست مطالب

۲	۱ نویسنده
۳	۲ درباره کتاب
۴	۱۰۲ بخش‌هایی منتخب از کتاب
۶	۳ مشکلات نوشتاری کتاب
۱۰	۴ امتیاز رمان
۱۰	مراجع

۱ نویسنده



یوسف علیخانی نویسنده و روزنامه‌نگار و پژوهشگر ادبیات عامه، متولد اول فروردین ۱۳۵۴ در روستای «میلک الموت» است. علیخانی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در روستای زادگاهش به قزوین رفت و پس از اتمام دوره متوسطه برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. وی سال ۱۳۷۷ از رشته زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

اول و دوم ابتدایی را در روستا و سوم به بعد را در قزوین گذرانده است. مدت پنج سال در روزنامه «انتخاب»

و حدود پنج سال نیز در روزنامه «جام‌جام» سابقه مترجمی عربی دارد که به گفته خودش در استعفایی خودخواسته، از دنیای خبر دور شده است.

نخستین کتاب او به نام «نسل سوم داستان‌نویسی امروز» در سال ۱۳۸۰ از سوی نشر مرکز منتشر شد. «عزیز و نگار» یا بازخوانی یک عشقنامه در سال ۱۳۸۱ توسط نشر ققنوس منتشر شد که چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۵ به بازار آمد. «قدم بخیر مادر بزرگ من بود» مجموعه داستان اول او در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر افق منتشر شد که در سال ۱۳۸۳ نامزد جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و برنده جایزه ویژه شانزدهمین جشنواره ادبی روستا شد. «اژدهاکشان» مجموعه داستان دوم یوسف علیخانی سال ۱۳۸۶ از سوی مؤسسه انتشارات نگاه به چاپ رسید. این مجموعه داستان برنده نخستین دوره جایزه «جلال آل‌احمد» و نامزد بهترین مجموعه داستان ادبی «گلشیری» شد. سومین مجموعه داستان وی به نام «عروس بید» نامزد جایزه «ادب مهرگان» و برگزیده دهمین جشنواره ادبی «شهید غنی پور» شد. زندگینامه «ابن بطوطه» و «صائب تبریزی» را به سفارش آموزش و پرورش برای انتشارات مدرسه نوشت و زندگینامه «حسن صباح» و «ناصر خسرو» را برای انتشارات ققنوس تألیف کرد.

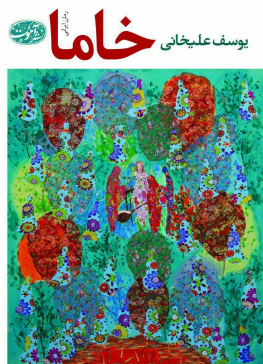
از علیخانی همچنین آثار دیگری چون «معجون عشق»، «قصه‌های مردم الموت» و «قصه‌های پرهیزکاران» نیز منتشر شده است.

«بیوه کشی» نخستین رمان علیخانی است که با فاصله زمانی پنج سال پس از انتشار آخرین مجموعه داستان وی منتشر شده است. علیخانی نگارش «بیوه کشی» را از زمستان ۱۳۹۱ شروع و نوشتن آن را در زمستان سال ۱۳۹۴ به پایان رساند. این رمان در کمتر از ۴۰ روز به چاپ دوم رسید.

آخرین اثر بلند وی، خاما، که در زمستان ۱۳۹۶ چاپ گردید، در کمتر از یک ماه به چاپ ششم رسید. وی در حال حاضر با پژوهش، نوشتن و مدیریت نشر «آموت» گذران زندگی می‌کند.

۲ درباره کتاب

رمان خاما در ۴۴۸ صفحه و شش فصل توسط نشر آموت منتشر شده است. به گفته خود نویسنده این رمان براساس زندگی واقعی یک مرد گُرد، به نام خلیل عبدویی است. داستان از زبان خلیل نوشته شده است. زندگی خلیل در روستایی به نام آگگل، به معنی دریاچه مقدس، آغاز می‌گردد و پس از تبعید توسط دولت آن زمان، به قزوین می‌رود. در تمام طول عمر خود عاشق دختری است که تنها در بچگی او را دیده است. نام این دختر خاما است.



خاما همیشه هست. خامای زندگی من و شما همیشه همراهان است. حال شاید خامای من در ذهنم باشد و خامای شما در کنارتان، اما همیشه وجود دارد.

طبق گفته‌های نویسنده، کتاب براساس واقعیت است. باز هم طبق گفته‌های نویسنده، برخی افراد وقتی می‌شنوند که کتابی براساس زندگی واقعی نوشته شده است، فکر می‌کنند نویسنده خاطره‌نویسی کرده است. این حرف کاملاً درست است. اما به شما قول می‌دهم که سبک نوشتار کتاب به صورتی است که با آن و جمله‌هایش زندگی خواهید کرد.

خلیل، پسر بچه‌ای دوازده ساله که عاشق دختری، چندین سال از خودش بزرگتر می‌شود. ماجرای خلیل فراتر از یک عشق بچگانه و ساده است. زندگی خلیل، در بحبوحه تبعید کردهای ایران و کوچ آن‌ها دست‌خوش تغییرات زیادی می‌شود، اما خلیل همیشه با یاد دختری زندگی می‌کند که به جنگ رفته است و معلوم نیست زنده باشد. شاید اگر او هم به مانند معشوقش، اجازه رفتن به جبهه را داشت و می‌توانست برای حفظ آراارات (کوه آراارات که در این رمان مظهر مقاومت است) بجنگد، دیگر اینگونه عاشق نمی‌ماند.

بسیاری معتقدند که عشق یعنی نرسیدن به معشوق، یعنی شوق وصالی که هرگز رخ نمی‌دهد و اگر در عشق وصال باشد، دیگر عاشقی و معشوقی کم‌رنگ می‌شود. با توجه به این دیدگاه، خلیل همواره عاشق بود، چون هرگز نتوانست به وصال یارش حتی نزدیک شود. شاید اگر وصال در هر جای داستان و به هر شکلی رخ می‌داد، دیگر خامایی وجود نداشت که خلیل را در زندگی‌اش به جلو حرکت دهد. در واقع، اغلب افراد با خامای خود

قصد دارند تا به زندگی و کارهای خود اعتبار ببخشند.

روانشناسان معتقدند که ذهن دارای یک بخش خودآگاه و یک بخش ناخودآگاه است. خاما نمود ناخودآگاه ذهن خلیل است. خلیل برای ناخودآگاه خود شخصیت قائل شده است و نام آن را شخصیتی در زندگی واقعی خود قرار داده است. این شخصیت اگرچه در بیرون از ذهن او وجود داشته است اما از یک جایی به بعد دیگر نیست و تنها در ذهن خلیل و با فرضیاتی مثبت در مورد شخصیت خاما شکل گرفته است.

جالب این جاست که خلیل بُعد احساسی خود را به خاما اختصاص می‌دهد. در الی که دیگر ابعاد شخصیتی خود مانند میل جنسی را با انسان‌های واقعی و افراد اطرافش شریک می‌شود. شاید بتوان گفت به همین دلیل است که خواننده، خلیل را عاشق می‌پندارد، عاشقی پاک و تنها که آنقدر به احساساتش لطمه خورده است که دیگر احساس جنسی خود نسبت به معشوق را فراموش کرده است. آیا واقعا این مساله درست است؟ می‌توان عشق را نرسیدن به معشوق تعریف کرد؟ آیا نباید برای عشق، به جز بعد احساسی، ابعاد دیگری قائل شد؟! اگر نگاهمان به زندگی خلیل را از داستان و چشم‌های خلیل جدا کنیم و از بالا به داستان نگاه کنیم، شاید حس کنیم، خلیل نه تنها عاشق نبود، بلکه یک انسان ساده‌لوح بود. انسانی بسیار معمولی که تصمیم‌گیری‌هایش نه براساس عقل و منطق بلکه براساس شرایط بوده است. درواقع، او با موج‌های دریای زندگی‌اش به هرجهت حرکت می‌کرد. همه مسائل واقعی را با عشق نافرجام و زخم‌های ناشی از آن مخلوط می‌کرد و همیشه با این عشق خود را فریب می‌داد.

بهرحال خلیل هرکه بود و هرچه کرد، ما را با بسیاری از مسائل زندگی آشنا نمود. مسائل سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان و حتی خامای زندگی‌مان را به خوبی بیان نمود. به ما نشان داد که خامای زندگی، همیشه هست و نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. خاما همیشه است.

۱.۲ بخش‌هایی منتخب از کتاب

کتاب بخش‌های زیبای زیادی دارد. امیدوارم خودتان بخوانید تا متوجه شوید.

«همه‌ی عشق‌ها و نفرت‌ها برای این بوده که کسی «خاما»یش را پیدا نکرده یا خاما را دیده و شناخته و

یا شناخته و نتوانسته به وصالش برسد.» صفحه ۷

«آدمی وقتی از همه‌چیز دور می‌شود، مغزش بیشتر و بهتر حرکت می‌کند و تازه می‌فهمد قبلش نمی‌فهمیده

است.» صفحه ۲۰

«من اصلا معنی ندارد وقتی تو هستی که شب است و تب است و بیداری‌ام همین است که کنارم می‌ایی و

من با تو همقدم می‌شود.» صفحه ۲۱

«من اصلا اینجا معنی ندارد. این تویی. من، توام. باران تویی. آرات فقط به خاطر تو آتش گرفته. این

دویدن‌ها و آمدن‌ها و جنگیدن‌ها و این‌نی‌زارها و این دریاچه‌ی مقدس و این آنگل، همه و همه، برای این آمده‌ایم که تو بیایی خاما!» صفحه ۲۲

«بلبل جایی بشینه که خواهشی داشته باشه اون گل» صفحه ۳۵

«دنیا تماشاخانه است. و سر در نمی‌آوردم که این چه تماشاخانه‌ای است که فقط بخش زاری‌اش نصیب ما شده.» صفحه ۳۸

«سکوت همیشه حرف می‌زند؛ حرف‌هایش ترسناک‌تر از ظاهر آرام‌اش» صفحه ۴۱

«گُرد حتی آتش بگیرد، مرگ را دوست‌تر دارد تا تسلیم.» صفحه ۶۱

«یه وقت هزار سال آمده و رفته و تو یک غم ندیدی، پس تو هزار سال را ندیدی، یه وقت هم هست، هنوز

خردسالی و غم، چنان در تو آشیان کرده که حال نداری به دیدن یک سال دیگر هم.» صفحه ۶۴

«خیالات آدم گاهی دشمن آدم است. هرچی سنگ بزرگتر برداری، خیالات بیشتر یقه‌ات را می‌چسبد و می‌خواهد سواری بگیرد.» صفحه ۷۵

«شیر، نر و ماده ندارد. شیر، شیر است.» صفحه ۱۲۷

«گله که صاحب نداشته باشه، گرگ، به بازی‌اش می‌گیره.» صفحه ۱۳۷

«وقتی سنگی از کوهی جدا بشود، همان بهتر که دیگر سنگ نماند. همان بهتر که تکه‌تکه شود. همان بهتر

که دیگر در دلش هوایی نماند برای برگشتن. سنگ تا وقتی سنگ است که توی دل کوهستان نشیته باشد و

سنگ‌ها تا وقتی با هم هستند که کنار هم نشسته باشند وگرنه سنگ وقتی از دل کوه کنده شد، دیگر سنگ

نیست. و کوه بدون سنگ، یعنی دشت. یعنی اسارت. یعنی در بدری و کوهی که از کوهستان تبعید بشود به

شهر، خوی شهری پیدا می‌کند و راهی برایش نمی‌ماند که برگردد به خانه‌اش؛ به کوهستان.» صفحه ۱۴۲

«باید پتک زد به دردی که سنگ شده و سنگ را باید آزاد کرد تا شاید خاک درونش با نرمه‌بادی به پرواز

درآید.» صفحه ۱۴۳

«کرد زمانی کرد است که کنار هم باشد وگرنه کرد را خرد بکنی ازش سه حرف بی‌مصرف می‌ماند.» صفحه

۱۵۷

«شاید اگر کنارم بودی، اینقدر بهم نزدیک نبودی.» صفحه ۱۷۲

«خبرهای بد زود می‌رسند. همین که خبری نیست، خوش خبری‌یه.» صفحه ۱۸۲

«زمان مثل کره‌خربزرگ می‌شود و آدم متوجه نمی‌شود، کره‌گی‌اش کی بوده و خرابه‌گی‌اش کی! سر می‌چرخانی

زیر بار نرفته‌ای و باید سختی بکشی.» صفحه ۲۴۹

«همیشه اولین بار اگر به چشمی نگاه کردی و توانستی در دریاچه‌ی نورش شنا بکنی، می‌توانی کنار آن آدم

بمانی، اگر نه که چه بهتر هر چه زودتر، راهی بشوی.» صفحه ۳۰۰

«آدمی برده ارباب خیالات است و همیشه در زمین، دنبال نشانه‌ی آن ارباب.» صفحه ۳۱۵
«و خدا هیچ وقت مردی را کنار زن و بچه‌اش عاجز نکند که هیچ راهی برایش نماند جز پرتاب کردن خودش
از بلندترین درخت آن حوالی.» صفحه ۳۵۶

«شما همه‌تان همین‌طورین. تا وقتی زن نگرفتین، از هر زنی خوش‌تان بیاید، می‌شود خامای‌تان. بعد که خر
شدین و کلاکشاد رفت توی سرتان، اون زن دیگر خاما نیست برایتان. دنبال خامای دیگری می‌گردید. خیلی
هم انصاف داشته باشین، دل می‌بندین به همان خامایی که در خیال‌تان هنوز نیمه زنده است.» صفحه ۳۶۷
«آدمی به روز زنده است و روزها می‌آیند که سرنوشت آدمی را بیاورند؛ گرچه خیلی‌ها مان روزها را به شب‌ها
می‌چسبانیم و شب‌ها منتظر سرنوشت‌مان هستیم، غافل از اینکه سرنوشت، روز آمد و متوجه‌اش نشدیم و رفت.»
صفحه ۳۸۷

«جوانمرد فریاد نزنه. به فریاد برسه.» صفحه ۳۹۶
«آدم گاهی همین‌طوری قدم می‌زند برای بیرون رفتن از جمع. دنبال کسی می‌گردد که هست و نیست.
هست توی سرش و نیست پیش پای چشم‌اش که رودررو قرار بگیرد و هم‌کلام‌اش بشود.» صفحه ۳۹۶
«گویی زمان است که عاشق آدمی است و دوست ندارد جز خودش، تو را کسی با خود ببرد.» صفحه ۳۹۹
«آدمی هم که خیال نداشته باشد، کم‌کم خودش را می‌خورد.» صفحه ۴۰۶
«هر آدمی یک جایی، یک زمانی، یک حرف را بهانه می‌کند که فرار کند. خودش هم نمی‌داند به کجا رفت
و چه وقت و چطور، اما فقط گویی قرار است برود و این رفتن هم اصلا دست خود آدم نیست.» صفحه ۴۱۴
«-زن، حرف‌های قشنگ می‌خواهد.
-حرف‌های قشنگ را بیکارها می‌زنند.» صفحه ۴۱۶

۳ مشکلات نوشتاری کتاب

در چند بخش مشکلات کتاب ذکر خواهد شد. در بخش اول مشکلاتی که معمولا در اکثر کتاب‌ها وجود
دارد بیان شده است. در بخش دوم و در جدولی، جملاتی که به نظر مشکل دارند آورده شده است و جمله صحیح
نیز در روبرو آن نوشته شده است. در بخش سوم و در جدولی دیگر، کلماتی که از آن‌ها در زبان روزمره استفاده
نمی‌شود به همراه معنی آن‌ها (در صورت پیدا کردن معنی در اینترنت) آورده شده است. البته معنی بیشتر این
کلمات از متن قابل استنباط است.

۱- بعد از نقطه «و» استفاده شده است. این مشکل در صفحات، ۱۱، ۶۸، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹ و
۱۵۵ ظاهر شده است.

- ۲- «و» در ابتدای پاراگراف آمده است! این مشکل در صفحات، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۴۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۹۰ و ۳۱۰ ظاهر شده است.
- ۳- در صفحه ۳۵۲ خلیل از خودش می‌پرسد: بچه دومش پسر است یا دختر؟ اما در صفحه ۳۴۹، یعنی قبل از آن، خاما به او گفته بود که پسر دومات به دنیا آمد! پس جنسیت بچه را می‌دانست!

جدول ۱: جمله‌هایی از متن که دارای مشکل هستند.

صفحه	جمله از متن	مشکل	جمله تصحیح شده
۱۱	این همه آدم رفتند. از شماها هم پروند؟	با توجه به متن و لحن جمله، نیازی به علامت سوال نبود.	این همه آدم رفتند. از شماها هم بروند.
۲۲	باران هم که بیاید	فعل جمله باید تصحیح شود	باران هم که بیاید.
۲۲	دور آتشی که تو باشی، که چوبی بگردند.	معنی این جمله چیست؟!	
۳۳	فاطمه سر زانو سر زانو خودش را برد جلوتر.	سر زانو دوبار تکرار شده است.	فاطمه سر زانو خودش را برد جلوتر.
۳۵	خبر آوردند اولین شهید آغگل را دارند می‌آورند یگانه را. هم‌زمانش، آوردند.	متأسفانه این مشکل در برخی جملات دیده می‌شود که خواندن را سخت می‌کند. ویرگول و نقطه در جای درست استفاده نشده‌اند.	خبر آوردند، اولین شهید آغگل را دارند می‌آورند، یگانه را. هم‌زمانش آوردند.
۳۶	کاش قبلا از خاما پرسیده بودم...	فاصله بین دو کلمه رعایت نشده است.	کاش قبلا از خاما پرسیده بودم...
۴۰	احساس زنده به گوری بهم دست داده بود.	فاصله بین دو کلمه رعایت نشده است.	احساس زنده به گوری بهم دست داده بود.
۵۰	دایه، داد زد سر من که ...	ویرگول در جای درست استفاده نشده است.	دایه داد زد سر من که ...
۶۴	با خاکستر زیر آتش چکار می‌توانند بکنند؟	اشتباه است.	با آتش زیر خاکستر چکار می‌توانند بکنند؟
۶۴	احمد از دیروزش، ساکت شده بود.	برای روان‌خوانی بهتر است تصحیح شود.	احمد از دیروزش، ساکت‌تر شده بود.
۷۱	و دیگر غریبه گی نمی‌کرد.	فاصله زیاد بین دو کلمه.	و دیگر غریبه‌گی نمی‌کرد.
۸۲	چپله منتظر ماند دایه، لقمه‌ای نان و ماست...	نقطه گذاشته نشده است.	چپله منتظر ماند. دایه، لقمه‌ای نان و ماست...
۸۲	گردن دو گوسفند را کشان‌کشان کشاند سمت ...	بهتر است تصحیح شود و از دو کشاندن پشت سر هم استفاده نشود.	گردن دو گوسفند را کشان‌کشان برد سمت ...
۱۲۵	خوابانده بود توی آنگاه باب که باب، نرسیده بود قیچی تیزش...	باید ویرگول درست استفاده می‌گردید.	خوابانده بود توی آنگاه باب، که باب نرسیده بود قیچی تیزش...
۱۲۶	گِل و شِل	اشتباه است. اگرچه ممکن است در زبان عامیانه کردی این‌گونه تلفظ شود.	گِل و شِل
۱۳۶	بعد از در، راه دو تا می‌شد.	فاصله بین دو کلمه رعایت نشده است.	بعد از در، راه دو تا می‌شد.

۱۴۰	خواب از سر اسماعیل هم پرید وقتی دید کنار ...	ویرگول باید استفاده می‌گردید.	خواب از سر اسماعیل هم پرید وقتی دید کنار ...
۱۵۳	کوچه و پس کوچه	نمی‌دانم این طور نوشتن درست است یا خیر!	کوچه و پس‌کوچه
۱۷۳	آدمی وقتی کنار کسی که دوستش دارد، باشد هیچ‌وقت آنقدر دوست‌اش ندارد که ازش دور باشد؛ بشود.	اول اینکه دو نوع نگارش «دوستش» در این جمله وجود دارد. دوم اینکه «بشود» در آخر جمله یعنی چه؟!!	آدمی وقتی کنار کسی که دوستش دارد، باشد هیچ‌وقت آنقدر دوست‌اش ندارد که ازش دور باشد؛ بشود.
۳۰۱	کدخدا ممتاز نشسته بود...	فاصله رعایت نشده است. در صفحه ۳۰۳ هم اینگونه نوشته شده است.	کدخدا ممتاز نشسته بود...
۳۷۰	هم خنده‌اک گرفته بود از خیالات این دخترانه‌ی کوچک‌ترین‌ام و هم می‌دانستم از پیچ‌بچه‌ی سکینه و زلیخا درآمده این کلمه‌ها و هم این که بعید هم نبود.	اول اینکه هم دوم در جمله آخر اضافی است. دوم اینکه وقتی جمله را می‌خوانم حس میکنم باید ادامه می‌داشت. حال یا نویسنده و یا ممیزی این جمله را ناقص کرده است.	هم خنده‌اک گرفته بود از خیالات این دخترانه‌ی کوچک‌ترین‌ام و هم می‌دانستم از پیچ‌بچه‌ی سکینه و زلیخا درآمده این کلمه‌ها و هم این که بعید هم نبود.
۳۹۶	خیال خاما را می‌آورد، همین اناردشت بود بود.	انتهای جمله دوبار کلمه «بود» استفاده شده است.	خیال خاما را می‌آورد، همین اناردشت بود بود.
۴۰۹	دیده بودمش قبلا که همراه مشدی مسلم میلیکی...	فاصله بین کلمات رعایت نشده است.	دیده بودمش قبلا که همراه مشدی مسلم میلیکی...

جدول ۲: کلماتی که معنی آن‌ها سخت است.

صفحه	کلمه	معنی
۲۸	خانی	امارت
۲۸	حوشه	خوشه
۲۹	لاچیک	
۲۹	فیستان	لباسی است از پارچه ظریف گلدار است که زنان جوان و پارچه به رنگ تیره برای زنان مسن دوخته می‌شود. فیستان قسمت بالای بدن را تا کمر پوشش می‌دهد و دارای آستین می‌باشد و از کمر به پائین که قسمت دامان فیستان تشکیل می‌دهد چین دار می‌باشد که قسمت جلویی آن باز است.
۴۴	چوپیی	نوعی رقص، هنگامی که جمعی دست یکدیگر را بگیرند و برقصند.
۵۱	قلندوش	کسی را بر روی شانه خود سوار کردن
۱۰۲	مالگه	منزلگاه، محل اتراق و بیتوته عشایر کوچنده (با توجه به متن احتمالا منظور محل نگه‌داری دام است.)
۱۱۴	آغ تورپاق	خاک سفید

اشتر	لوک	۱۳۳
محلی کردنشین در نزدیکی قزوین	خروسی	۱۳۳
گاری است که دوره گردان متاع خود بر آن گذارند و برای عرضه در محلات بگردند	چرخ طافی	۱۳۵
کلاغ	غلاغ	۱۳۹
سخن گفتن	نتق	۱۵۸
زاغ سفید	کشکرت	۲۱۰
	چپیر	۲۷۸
	حیقت	۲۹۱
هدیه	هبه	۳۱۸
	گوشیل	۳۲۶
باجناق	زاما	۳۴۷
دختر	لاکو	۳۶۶
	کوتام	۳۶۹
نوعی درخت به نام داغداغان	تادانه	۳۷۰
	میارق	۳۷۰
نام دهی است.	بجار	۳۷۲
کلنگ	کلند	۳۷۲
	سنجه رزی	۳۷۲
قطعه‌ای از زمین زراعت کرده و سبزی کاشته که گرد نیز گویند.	کرت	۳۷۳
	اسبه چال	۳۷۳
	پسایی لات	۳۷۳
	اره‌مشار	۳۷۵
رنگی است بین سیاهی و سرخی	کلف	۳۹۵
کشاورزی	برزگری	۳۹۵
زیبا، خوب	خجیر	۳۹۶
بچه‌ها	وچکان	۳۹۶
دیواری ساخته شده از چوب و علف و شاخه های درخت ، پرچین	چپر	۴۰۱
	اسور	۴۰۳
ظرفی خرد به اندازه سیبی کوچک و کمی مائل به درازی از سفال یا کاشی و یا چینی و بر آن لوله ای از چوب پیوسته و بر جانبی از آن سوراخی خرد که بست تریاک را نزدیک آن چسبانند و با انبری آتش بدان نزدیک کرده و از لوله که سر آن در دهان دارند، دود آن بکام درکشند.	حقه	۴۲۱
	قیماق	۴۲۸
سرشیر	کرچی؟	۴۳۵

در جدول ۲ معنی برخی لغات استفاده شده در متن آمده است. با این حال، معنی تعدادی از آنها مشخص نبود. اگر کسی معنی آنها را می‌داند، خوشحال می‌شوم به بنده اطلاع دهد.

۴ امتیاز رمان

از این پس، سعی می‌کنم بخشی با عنوان «امتیاز رمان» در یادداشت‌هایم داشته باشم. در این بخش، به رمان از لحاظ محتوا، مترجم و ویراستار امتیاز بین ۱ تا ۱۰ داده می‌شود و میانگین آنها به عنوان امتیاز نهایی رمان در نظر گرفته می‌شود.

جدول امتیازات رمان

نمره	موضوع	ردیف
۸	محتوا	۱
-	مترجم	۲
۶	ویراستار	۳
۷	امتیاز نهایی	

بهروز آدینه

۱۳۹۷/۰۳/۱۴